

هویت جریان انقلابی از حیث مبانی، ساختار و کارکرد را به صورت کلی تبیین کنید.^۱

من قصد ندارم در پاسخ به این سؤال، وارد مباحث تخصصی بشوم؛ لذا اجازه بفرمایید پاسخ را کمی ساده کنم. جریان انقلابی عنوان یک جناح، حزب و گروه سیاسی نیست؛ جریان انقلابی، یعنی همه کسانی که مبنا، اهداف و آرمان های اصیل انقلاب اسلامی را قبول دارند و در جهت تحقق آن از مجرای قانون اساسی جمهوری اسلامی تلاش می کنند. با این توضیح، مشخص می شود که جریان انقلابی یک جریان نخبه گرای صرف هم نیست. از نظر من، در این جریان، آحاد مردم ایران که قلبشان برای انقلاب اسلامی می تپد حضور دارند و به سهم خود، صاحب نقش می باشند. اساساً اقتضای نظام مردم سالاری دینی همین است که جامعه بر اساس معیارهایی نظیر فقیر و غنی یا خواص و عوام به دو بخش بازیگر و تماشاگر تبدیل نشود و همه مردم، بر اساس ساز و کارهای پیش بینی شده، فرصت کسب اطلاع دقیق از وضع کشور و همچنین مداخله و مشارکت در امور آن را پیدا کنند.

بنابراین، وقتی می گوئیم جریان انقلابی، منظورمان یک جناح یا یک طیف خاص نیست و من این را خردمندانه نمی دانم که بعضی نام جمعی از مردم را جریان انقلابی بگذارند و بقیه را به راحتی از دایره جریان انقلاب خارج کنند. حال اینکه پرسیدید مبنای جریان انقلابی چیست؟ عرض می کنم که مبنای آن اسلام است. واقعیت این است که انقلاب اسلامی با اسلام یک پیوند ذاتی و ناگسستنی دارد. البته اسلام ناب محمدی (ص) که امام خمینی (ره) شاخص های آن را از متن دین استخراج و معرفی نمودند، نسبتی با اسلام لیبرال و اسلام متحجرین و مقدس نماها ندارد لذا وقتی می گوئیم، انقلاب اسلامی با اسلام پیوند ذاتی دارد، مرز این اسلام را با اسلام لیبرال و اسلام متحجر و قشریگرا معین می کنیم. خُب، حالا همین مبنای اسلامی نیز یک سری خطوط اصلی و گوهری دارد و یک سری خطوط فرعی و جزئی؛ حال عرض من این است که صرف نظر از فروع که البته در جای خود مهم است، هر کس خطوط اصلی و گوهری اسلام ناب را قبول دارد، مبنای انقلاب اسلامی را هم قبول دارد و صحیح نیست که دوباره عده ای بیایند جمعی از مردم را به بهانه اینکه گرایش کامل به اسلام ندارند، از جریان انقلاب حذف کنند.

موضوع دیگری که باید در اینجا به آن اشاره کنم، اهداف انقلاب اسلامی است. همه می دانند که آزادی از اسارت نظامات طاغوتی و قدرت های مادیگرا و ظالم، و از همه مهم تر، آزادی از زندان جهل و بندگی شیطان، یکی از اهداف اساسی انقلاب اسلامی است و جریان انقلابی باید همواره این هدف مهم را دنبال کند. هدف دیگر انقلاب ما، استقلال است که آن نیز مانند آزادی خیلی مهم است. استقلال و خودتکایی تا آنجایی در انقلاب اسلامی مهم است که اگر استقلال از جمهوری اسلامی گرفته شود، کانه کل انقلاب منتفی شده است. در واقع، انقلاب اسلامی آمد تا با برگرداندن خودباوری و اعتماد به نفس از دست رفته به جوانان، و شکوفاسازی ظرفیت ها، رشته های وابستگی های تحقیر آمیز ملت ایران به بیگانگان خصوصاً غرب

^۱ <https://hawzah.net/fa/Discussion/View/44381/%D8%AC%D8%B1%DB%8C%D8%A7%D9%86-%D8%A7%D9%86%D9%82%D9%84%D8%A7%D8%A8%DB%8C%D8%8C-%D8%A7%D9%87%D8%AF%D8%A7%D9%81-%D9%88-%D8%A2%D8%B1%D9%85%D8%A7%D9%86%E2%80%8C%D9%87%D8%A7>

را ببرد. البته روشن است که انقلاب اسلامی هیچگاه ارتباط و تعامل فعال و مبتکرانه با دیگران را نفی نمی کند لکن در هر ارتباط و تعاملی، باید روح استقلال کاملاً حفظ شود. هدف سوم نیز موضوع شکل گیری نظام اسلامی به معنای دقیق کلمه و جاری و ساری شدن تعالیم مترقی اسلامی در رگ های کشور است که البته لوازم و اقتضائات روشنی دارد. ما در این تقریباً چهل سال، به سمت این هدف گام های مهمی برداشته ایم و لیکن هنوز از الفبای نظام اسلامی نیز عبور نکرده ایم. به نظر من، اسلامی شدن امور کشور از مطالبات اساسی اکثر مردم ایران است و در این زمینه باید ضمن رفع موانع، قدم های اساسی تری برداشته شود. من یقین دارم، پیشرفت حقیقی، عدالت گرا همه جانبه کشور، ارتقاء سطح زندگی مردم از جهات گوناگون، و به طور کل، تأمین منافع و امنیت کشور، در گرو شکل گیری صحیح و کامل دستگاه اسلامی است و امروز هر کجا ضعف و نقصانی در این عرصه ها مشاهده می شود، منشاء اصلی آن دور شدن از دستگاه و سیستم اسلامی به معنی دقیق کلمه است.

اگر امام و رهبر معظم انقلاب، یک فرد واحد با منظومه فکری و اصول واحدی هستند و در امتداد و استمرار منطقی هم محسوب می شوند پس چرا در مواضع افراد مدعی پیروی از امام و رهبری حتی در میان انقلابیون در خصوص مسائل مهم و کلیدی نظیر ارتباط با آمریکا، برجام، حمایت از حزب الله لبنان و... تفاوت بسیاری وجود دارد؟ و اینکه نسل جوان چگونه بتواند صراحتاً تشخیص بدهد که موضع امام و رهبری از حیث معرفتی (به اعتبار منظومه، گفتمان و متن کامل و جامع بیانات) درباره جریانات مختلف معرفتی انقلابی که اختلاف جدی با همدیگر دارند چیست؟

افکار امام راحل (ره) و رهبر بزرگوار انقلاب در طول هم قرار دارند و در هیچ کجا از آراء و اندیشه های امام و رهبری دوگانگی ای مشاهده نمی شود. مشکلی که شما در سؤالتان به آن اشاره کردید، ناشی از تحمیل ظالمانه تفسیرهای سیاسی - جناحی به دیدگاه های امام است. یک عده ای خودشان را به غلط صاحب دیدگاه های امام معرفی می کنند، و با دگم اندیشی و دوختن دهان منتقدین دلسوز در مجموعه هایی که به نام امام دایر شده است، هر طور که می خواهند این دیدگاه ها را شرح و تفسیر می کنند. البته بنده خدمتتان عرض می کنم که تجمیع اندیشه های امام با تفکرات لیبرال یا متحجرانه، که به واقع دو روی یک سکه اند، مثل این است که بگویند روز، شب است یا بالعکس! جوهر دیدگاه های امام آنقدر واضح است که اگر اجازه بدهند فقط جوانان دیدگاه های امام را بدون هرگونه شرح و تفسیری مرور کنند، این جوهر کاملاً نمایان می شود. با این وصف، تلاش بعضی برای تصاحب اندیشه های امام به نفع امیال و آرزوهای خود به جایی نمی رسد هرچند در کوتاه مدت لطمه زننده خواهد بود. اینکه گفتید جوانان چگونه باید درک خود را از دیدگاه های امام (ره) و رهبر معظم انقلاب عمق بدهند، پاسخ من این است که راه این عمق بخشی را خود رهبر بزرگوار انقلاب بارها توضیح داده اند. به هر حال، بیانات امام و ایشان محکم و متشابه، عام و خاص، و مطلق و مقید دارد و اگر کسی به اصول ابتدایی اندیشه شناسی مجهز شود، و خود را از شناخت های کاریکاتوری نجات دهد، می تواند فهم خود را نسبت به این دیدگاهها کامل کند. به نظر من، مشکل امروز ما، بیش از اینکه از فهم درست دیدگاه های امام و رهبری نشأت بگیرد، از نفسانیات و فرار از حقایق نشأت می گیرد.

آیا مطرح کردن مفاهیمی نظیر اصولگرایی، نواصولگرایی و... بازی کردن در ساختار سیاست دو حزبی اندیشه مدرن محسوب می شود؟

متوجه نمی شوم که چرا به هر کنش و واکنش سیاسی ای برچسب مدرن می زنیم و تلاش می کنیم با این برچسب زنی، آن را تایید یا رد کنیم؟ البته من یک عنصر جناحی نیستم تا به نمایندگی از یک جناح خاص صحبت کنم ولی مانند خیلی ها به راحتی درک می کنم که اصول گرایی از جهت دایره دید، از جهت سبک و روش سیاسی، و از حیث ورود نسل نو به رأس خود، نیازمند نوسازی است. به خصوص در این سه دهه معلوم شد که این جریان سیاسی، از ضعف ها و بیماری های متعددی رنج می برد که برای درمان آن و مهم تر از درمان، برای واکسینه کردن آن در برابر یکسری بیماری ها، باید آن را بر اساس یک فکر مترقی، نوسازی کرد. البته من در نوسازی، سطحی اندیشی در تحلیل پدیده های اجتماعی و از همه مهم تر، قربانی کردن مبانی و اصول واقعی، و یا کمرنگ کردن آنها را قبول ندارم ولی فکر می کنم اگر رهبران جناح اصولگرا به انحصارگرایی و منیت ها پایان بدهند و با یکدیگر دست به یک سلسله گفتگوهای انتقادی بزنند، می توانند به یک طراحی جدید سیاسی برای آینده اصول گرایی برسند و این موضوع حتماً در اصلاح وضع مدیریتی کشور که حال و روز خوبی ندارد، اثرگذار است.

آیا مبتنی بر مبانی قرآنی و روایی، تعمیق شکاف ها و گسل ها اعتقادی و هنجاری میان اصول و حدود و ثغور جریان حق (انقلابیون) و جریان باطل در پیکره یک کشور و جغرافیای واحد، صحیحی است؟ اگر صحیح است پس پیامدهای اجتماعی این تعمیق شکاف، در صورت غلبه کمی جریان باطل چه می شود؟

در منطق اسلام، دو جبهه حق و باطل، آن هم با شاخص های روشن، وجود نظری و عینی دارند و کمرنگ کردن مرز میان این دو جبهه، پشت کردن به منطق اسلام است لکن به نظر می رسد در صورتیکه هر جناح سیاسی خود و طرفدارانش را تماماً حق بداند و طرف مقابل خود را تماماً باطل بداند، عملاً جامعه به یک دو قطبی خطرناکی تبدیل می کند که هر لحظه کل نظام را با خطر فروپاشی روبرو خواهد کرد. لذا باید بدانیم در جامعه ای که جناح های سیاسی، اصل و گوهر انقلاب و نظام را قبول دارند، ایجاد دو قطبی حق و باطل قابل قبول نیست ضمن اینکه باطل گرایی جزئی، آنگاه که رنگ و بوی عناد به خود نگرفته باشد، قابل اصلاح است و اصولاً کار مصلحین اجتماعی این است که با نهایت سعه صدر و دلسوزی، جامعه را نه فقط در سخن، بلکه در عمل به سمت حق و به سمت تقویت و فربه سازی جبهه حق دعوت کنند. با این وصف، من معتقدم امروز ظرفیت سیاسی کشور باید خود را صرف گسترش و تعمیق شکاف موجود بین نظام اسلامی و نظام جهانی سلطه و بیداد و همچنین دنباله های آن در کشور بکند نه ایجاد دو قطبی و شکستن وحدت و انسجام در بین طرفداران اصل نظام با سلايق گوناگون.

اخيراً در جامعه شاهد تعارض جدی میان عرصه فرهنگ رسمی و فرهنگ عمومی (غیر رسمی) هستیم. برای مثال به صورت غیررسمی، حضور بانوان در ورزشگاه ها ممنوع است اما همین زنان در خارج از کشور در صحنه های ورزشی مختلف با هر نوع پوششی حاضر می شوند و یا اینکه برخی شبکه های اجتماعی در کشور فیلتر هستند اما مسئولین بلندپایه ما صفحات رسمی در این شبکه ها دارند و فعال هستند. آیا این تعارضات گوناگون، موجب فرسایش آرام هنجارهای رسمی و تغییر نرم

ارزش ها نخواهد شد؟ راه حل این تعارضات چیست؟ چگونه می توان آرمانها و ارزشها را از حوزه رسمی به عرصه عمومی تسری داد؟

به نظر می رسد، فرهنگ رسمی و غیر رسمی به گونه ای که جناب عالی می فرمایید وجود خارجی ندارد. توصیه من این است که در این زمینه اغراق نکنیم؛ اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران حقیقتاً به فرهنگ حاکم بر کشور که منبعث از فرهنگ اسلامی است باور دارند و آن را پاره ای از وجودشان تلقی می کنند؛ لکن بله، در بعضی عرصه ها مانند حدود حجاب یا مرزها و ارتباطات فرهنگی این دویت مشاهده می شود که منشأ آن، بیش از اینکه مردم باشند، خود مسئولین هستند. وقتی بعضی به بهانه ماندن در قدرت، فرهنگ را به توپ بازی تبدیل می کنند و هر روز آن را به یک طرف پرتاب می کنند، وضع اینگونه می شود که مشاهده می کنید! یعنی در جاهایی میان مرز ارزش و ضد ارزش کمرنگ می شود. از طرف دیگر، بعضی اوقات فرهنگ در جامعه ما قربانی برداشت های غلط یا سلیقه ای بعضی مسئولین شده که این هم تاکنون برای فرهنگ خیلی گران تمام شده است.

من معتقدم ما باید اولاً، از سیاست زده شدن فرهنگ یا به تعبیر صحیح، از حزبی-جناحی شدن آن، و ثانیاً از سلیقه ای و ذوقی برخورد کردن با آن به جد اجتناب کنیم و لازمه آن، این است که فرهنگ در جمهوری اسلامی تابع یک عقلانیت قوی و روشن باشد. علاوه بر این، امور فرهنگی به یک صاحب فراقوه ای عاقل، مقتدر و در عین حال فعال و مبتکر نیاز دارد. خُب، شاید بفرمایید که شورای عالی انقلاب فرهنگی در کشور ما، هم مولّد عقلانیت فرهنگی است و هم نقش حاکم و صاحب امور فرهنگی را بر عهده دارد، لکن به نظر من، این شورا در بخش مهمی از رسالت خود توفیقی ندارد؛ بنابراین یا باید جسورانه نوسازی شود، یا یک آلترناتیو مناسب و امروزی برای آن فراهم گردد.

چرا جریان انقلابی نتوانسته کشور را از عصر حیرت میان هویت دینی با غرب گرایی نرم افزایشی که تقریباً از بعد دفاع مقدس شروع شد به سمت عصر خلوص ایمانی پیش ببرد با اینکه ظرفیت عظیمی که محصول دفاع مقدس بود را در اختیار داشت؟ چرا ما هنوز پس از ۴۰ سال گرفتار حیرت میان هویت دینی و غرب گرایی نرم افزایشی هستیم؟

شما در این سؤال چیزی را مفروض گرفته اید که من با آن موافق نیستم. چه کسی گفته است که انقلاب مطلقاً نتوانسته جامعه را از حیرت میان اسلام گرایی و غربگرایی نجات بدهد؟! اصولاً خود پیروزی انقلاب اسلامی، ایجاد یک اتمسفر جدید در کنار اتمسفر غرب بود که برای خیلی ها هنوز قابل باور نیست. البته غرب با کمک گرفتن از ظرفیت ها و جاذبه های مادی عظیم خود دائماً در حال فشار به انقلاب اسلامی است و این فشارها حتماً قربانی های زیادی هم گرفته و خواهد گرفت لکن آنچه مسلم است، انقلاب اسلامی نزدیک به چهل سال است نتوانسته ضمن جوان نگه داشتن گفتمان خود، از آن به خوبی در برابر گفتمان غرب دفاع کند و آن را با دستان خالی به اقصی نقاط جهان صادر نماید و این چیز کمی نیست. من به شما صراحتاً عرض می کنم که غرب خود را پشت مستی ها و ناهوشیاری ها پنهان کرده و در نقطه مقابل، هر قدر ما بتوانیم

جریان بیداری و خردورزی را در ایران و جهان تقویت کنیم، غرب مانند یک کاخ عظیم یخی که آفتاب به روی آن افتاده است، آب خواهد شد.